

رابطه فرهنگ با دین

هرکه ناموخت از گذشت روزگار

آموزگار هیچ ز ناموزد هیچ

یکی از مشکلات عدیده‌ای که ملت ایران در این نزدیک به یکصد سال گذشته بدان دچار بود میتوان از جمله به جامعه‌شناسی دموکراسی و روان‌شناسی دموکراسی اشاره نمود

اگر چه از دوره امیرکبیر راه برای تحصیل در اروپا گشوده شد ولی از دوره رضاشاه بزرگ، خصوصاً در دوره محمدرضاشاه فقید بطور چشمگیر رو به فزونی رفت. دانشگاه‌های اروپا و آمریکا درب خود را به روی هیچ خارجی و ایرانی نبسته بودند ولی استادان این دانشگاه‌ها هرگز به دانشجویان خودی و غیر خودی درس وطن فروشی، خیانت و جاسوسی را نداده بودند

ولی اکثر این فرنگ رفته‌ها به خاطر یک فکر زیر بنایی مذهبی نتوانستند مفهوم جامعه مدنی در رابطه با دموکراسی را درک کنند و برای جامعه ایرانی و نسل‌های بعد از خود مفید و کارساز باشند. به همین دلیل اگر چه عده قلیلی از این فرنگ رفته‌ها موفق شدند با انقلاب مشروطیت خود را به واژه دموکراسی نزدیک سازند، ولی نتوانستند آزادی را به جامعه ما بیاموزند

در اینجا نظر شما را به دو سه رویداد تاریخی توسط تحصیل کرده و استادان خودی در واقعه فاجعه ملی بهمن ماه 1357 جلب می‌نمایم که همه آنها بدون استثنا از تیترا نیز برخوردار بودند

نفر از استادان دانشگاه‌های ایران نامه‌ای به رئیس جمهور وقت فرانسه ژیسکار دستن نگاشتند و 340 درخواست نمودند که برای راحتی و امنیت خمینی تسهیلات بیشتر قایل شود. یکی دیگر از اینگونه دکترها از سال‌های 1962 دانشجویان تازه وارد را با وعده کمک هزینه تحصیلی تا پایان دانشگاه اغفال مینمود مشروط بر اینکه شش ماه به لیبی و لبنان شش ماه به کره شمالی جهت تبلیغات خرابکاری بروند. تجسم اختیارات بودجه و ضمانت آن از دولتهای خارجی سخت نیست. دکتر دیگری از گروه به اصطلاح ملی - مذهبی‌های روز با دو نامه در چهارم آبان و هفده دی 1357 از ملت شریف ایران دعوت نمود که به پیشواز فرشته عدل و انصاف بروند

دکتر دیگری از همین قماش در مزرعه سین سیناتی تربیت کماندوهای خرابکار و دانشجویان به اصطلاح خط امام را از طریق تگزاس به عهده داشت

دکتر دیگری که سرپرست کانون وکلا را به عهده داشت، پس از دست بوسی امام امتش به پیشواز وزارت نوپای شرکت نفت شتافت. از بقیه مثال‌های زنده در رابطه به خرجه‌های شرم آور و آلودشان مربوط به سال‌های 1348 و 1353 صرف نظر می‌نمایم. منظور روشن ساختن مفهوم جامعه‌شناسی دموکراسی و روان‌شناسی دموکراسی آنان بود

امروز چه هدفی را و با چه رنگ و بوی تازه‌ای در راه دموکراسی واقعی و نجات ایران دنبال می‌کنند؟ آیا اگر صداقت دارند و به آنچه که پس از ده سال سکوت در مجله جنبش سوسیالیستی شماره 13 سال 1367 اقرار کردند، حاضرند این فاجعه آفرینان و ابسته آن روز با نقشی که بدانها محول شده بود، و امروز به مخالفین رژیم تبدیل شده اند عبرت بگیرند و دست از مخالفت با اتحاد بردارند و به اقلیت‌های سیاسی واقعی بپیوندند؟

اگر جامعه‌ای با 98/3 درصد بیسواد به سر ببرد و در خرافات و تعصبات مذهبی که حتی خود آن مذهب را به درستی نمی‌شناسند و روی نفوذ روحانیون روز خود فقط عمه جز را در مکتب خانه‌ها باید یاد گرفت،

چگونه میتوان دموکراسی را بدانها آموخت؟ در چنین جامعه ای فقط از طریق سواد اجباری و رایگان، کشف حجاب و فعال نمودن آن پنجاه درصد در امور اجتماعی، فرهنگی جهت امکان درک و آژده دموکراسی به عنوان زیر بنا امکان پذیر است تا نسلهای بعد از آن خود مشوق ترویج امر فوق گردند

دیرپائی نگذشت با پیش آمدن وقایع شهریور بیست و نقض بیطرفی ایران بار دیگر ایران میدان تاخت و تاز دشمنان قدیمی از شمال و جنوب گردید. اولین ارمغان این هجوم برای ملت ما تروریستهای مذهبی بودند و بسیاری از اندیشمندان و دولتمردان روز ترور شدند. با ملی شدن صنایع نفت تغییر و تحولاتی اجتماعی در نسل خود پویای جوان در جامعه ایرانی رخ داد که با منافع دشمن جنوبی و شمالی ایران در تضاد بود. طرح چکمه توسط دولت فخمه و به دست آمریکا از سوئی و در درون به دست خودبهای آن روز، توده نفتی ها وارد میدان عمل شدند. در کدام کشور کمونیستی آن روز و در کدام حزب کمونیست امروز در فرانسه- اسپانیا - ایتالیا ... ما کمونیست انگلیسی دیده ایم به غیر از در ایران؟ تمام نشریات تبلیغاتی آنها را شرکت نفت می پرداخت (فاتح - فرمانفرمایان) در اینجا بر می گردیم به بخش دوم، یعنی روان شناسی دموکراسی که پس از وقایع 28 مرداد و انقلاب سفید در جامعه ایرانی رشد نمود

زیر بنای رشد روانشناسی دموکراسی در ایران ما بر روی فقر فرهنگی ناشی از فقر فلسفه استوار بود و نه خردگرایی! قبل از توضیح علمی در این مورد اجازه بفرمایید به چند مثال واقع بینانه اشاره نمایم

در عصر فروغ در اروپا که از منتسکیو شروع شد و سپس ولتر - روسو - اسپنگلر - نیچه - نیوتن - توسعه رشد فکری نوینی به اسپنوزا - کانت - بولاون - کار لایل - اسپنسر - ویلی دورانت ... موفق شدند با قدرت بنیادگرایان دینی و اتیکان یعنی تفتیش عقاید خاتمه دهند

بسیج عمومی در این راستا میتواند در عمل آماده نمودن اذهان عمومی به مفهوم بخشی از روانشناسی دموکراسی تعبیر شود

امروز نیازمند آنیم که در مورد روانشناسی دموکراسی موضوع را بشکافیم تا به مفاهیم و آژده های ذیل به طور قاطع و نه بدان صورتی که هر کس و یا پیروان این مسلک و یا آن ایدئولوژی برای خود تفسیر می کنند، پی ببریم و آن را به درستی در فرهنگ منطقه ای هر کشور بخصوص در ایران اهورایی خودمان درک کنیم. بخشی از آژده هایی که در رابطه با روانشناسی دموکراسی به عنوان زیر بنایی مورد توجه ام قرار گرفت خرد گرایان - اجتماع - جامعه، عوامل موثر در ساختمان عبارتند از فرهنگ - تمدن - هویت ملی - خرد یا فرهنگ و تمدن، ادیان و نقش آن در اجتماع، جمع گرایان ... و غیره که از حوصله این نوشتار خارج است

فرهنگ: یعنی ادب - تربیت - دانش - علم، بیرون کشیدن و بالا کشیدن استعدادهای درونی فرد و اجتماع - هنر و رسوم، مجموعه ای که یک قوم و یا یک ملت با ویژگیهای فرهنگی منطقه ای خود به کار میبرد و به عنوان بخشی از هویت ملی او را بدان نام زنده نگه میدارد

تمدن: از شهرنشین شدن شروع میشود که مبنکر اصلی آن اولین بار در جهان هوشنگ سرسلسله پیشدادیان بود. خو گرفتن و همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی - اقتصادی - دینی - سیاسی و فرهنگی در این راستا توجیه میشود

اجتماع: به معنی گرد آمدن - تجمع - انجمن شدن - اتفاق کردن بر چیزی و ... دسته ای که برای هدف مشترک جمع شده اند

جامعه: گروه وسیع و پر دوامی است مرکب از مرد و زن و کودک که وجوه اشتراک فراوانی دارند. جامعه برای بقای خود بطور مستمر همکاری میکنند و سازمانهای متعددی را به وجود می آورند. جامعه با آنکه خود، جامعه روابطی است که میان افراد برقرار میشود. جامعه وابسته افراد است، چیزی غیر از افراد یا شبکه روابط انسانی بر اثر جبر زندگی انسانی فراهم می آید و چون فراهم شد، ضرورتاً به عنوان عامل

مستقل در همه اعضاي خود موثر ميافتد. جامعه حاصل جمع عددي افراد نيست، بلکه واحدي است با كيفيتي مستقل و كلي و متمايز از اجزاي خود. وجود كمي آن ناشي از وجود افراد است، ولي وجود كيفي آن از افراد استقلال دارد.

فرق فرهنگ با تمدن: فرهنگ به سوي ويژگي ميل ميكند و تمدن به سوي كليت. فرهنگ تمدني است خاص. خلافت يك ملت كه ملت ديگر در آن شركت ندارد.

فرهنگ مجموعه ارزشهاي مادي و معنوي كه در طي قرنهاي تاريخي توسط آن ملت به وجود آمده است. اين ارزشها عناصر گوناگوني چون مديريت فرهنگ سياسي و نهادهاي آن، خصوصا زبان مشترك ملي، عناصر زودگذر مانند مد _ هنر _ علم در توسعه آن تا مذهب است.

فرهنگ هسته داخلي فصل مشترك هاي اساسي و اصولي يك ملت را متشعشع و متبلور ميكند و تمدن ويژه ترين جنبه آن را نشان ميدهد. فرهنگ شامل خلافت هاي ذهني و به ظاهر اجتماعي و فردي است مانند رفتار _ كردار _ گفتار _ آداب _ رسوم _ عقیده ها و آثار هنري متعلق به يك کشور كه درجه آن را ميتوان در اين خصوصيتها با ساير اقوام و ملتهاي ديگر جهان سنجيد.

فرق فرهنگ با تمدن را بايد در اين دانست كه فرهنگ به فهميدن _ ژرف بيني و آگاهي به چيزها ربط پيدا ميكند و دبيرس _ ديرگذر _ ديرياب _ ديريپا _ سنجيده _ بالنده و پايدار است. ولي تمدن به امور سطحي زودگذر و آني زندگي وابسته است و بيشتر جنبه اكتسابي و تقليدي دارد. لذا زودگذر و معمولاً ناپايدار و تغييرپذير است.

در سازمانهاي فرهنگ سازنده و كمال دهنده فرد است و فرديت "من" را مي پروراند. ولي تمدن، انسان را اجتماعي و گروه جلوه ميدهد و پيش ميبرد. فرهنگ كهن است و ماندگار و تمدن نو است و زودگذر. از عوامل موثر در ساختمان فرهنگ و تمدن، يعني روش سيسستمهاي اقتصادي _ معيشتي _ شرايط اقليمي و روش رژيمهاي سياسي و حكومتي و اجتماعي جامعه و نقش دولت مي گذرم، زيرا بحث به درازا ميكشد. فقط اشاره اي کوتاه مينمايم كه در جوامعي كه از نظر اقتصادي آنها را توسعه يافته مي ناميم، مفهوم فرهنگ عبارتست از برخورداري از ادبيات _ هنر و پرورش استعدادهاي ناشناخته روان انسانها. در جوامع عقب افتاده بويژه افريقا فرهنگ را ابزاري براي مبارزه هاي حياتي در رهايي خود از استعمار و استثمار ميدانند، و در زنده كردن ميراث گذشته خويش سخت كوشا هستند.

جوامع در حال توسعه كه بيشتر كشورهاي جهان را تشكيل ميدهند و برخي از آنان هنوز خاطرات تلخ از روزگار استعمار دارند، فرهنگ را حفظ مليت و هويت ملي و بالا بردن سطح تفكر و بينش و آشنا ساختن آنان به رويدادهاي داخلي و جهاني است.

فردگرايان: در اين رابطه ديدگاههاي كانت _ نيچه _ روسو _ اسپنگلر _ كارلايل و... متفاوت است. نيچه در مورد نخيگان تا سرحد ابرمرد آنها را بالا برده است. مانند هيتلر و زيگفريد. زيگفريد در موسيقي ريشارد من از واژه مصنوعي زنده ياد دكتور مصدق به عنوان رهبر. در اينكه واگنر و در ايران ما به طور مصنوعي بهره گرفتيم، به خاطر آنست كه ديدگاههاي ملت ايران اينطور نبود، بلكه اين ديدگاههاي گروههاي اقليت سياسي براي منظور خاص خودشان بود، مانند مجاهدين خلق. اسپنسر فرد را از تاريخ حذف ميكند و كارلايل (انسانها را تاريخ ساز مينامد و اين نظر عكس نظريه ويلي دورانت ميباشد) در شرق گاهواره تمدن

جمع گرايان: اين گروه فرد را فاني تلقی مينمايند و معتقدند كه هر پديده انساني و اجتماعي در جريان تاريخي نتيجه تمايلات و تقابلات روابط اجتماعي است كه جريان هاي تاريخي را پديد آورده و به آن شكل ميدهد.

اديان و نقش آن در اجتماع: دين به زبان لاتين از دو واژه Religio -Religare تشكيل شده و به مفهوم به هم پيوستن ميباشد.

دین در فقه اسلامی یعنی اطاعت کورکورانه، تقلیدی از یک مقلد و مخالف صرف آزادی فکری افراد و استقلال ابراز عقاید میباشد. از زمانی که دین دارای تشکیلات و سازمان گردید، مانند کلیسا و مسجد، بر خلاف نظریه پردازان اجتماعی در سیاست دخالت نمودند، به فساد گرایی و گاهی به انهدام کشور خاتمه یافت، مانند اواخر دولت ساسانی، و اتیکان در دوران تقیث عقاید، اواخر دولت بیزانس، اواخر دوره صفویه و قاجاریه و امروز در کشور اهورایی ایران ما. در عین حال ناگفته نماند که دین از قدیمی ترین روزگار تا به امروز بزرگترین نقش سازندگی و ویرانگری را داشته است. واژه دین در فرهنگ ایرانی مفهوم عمیقتر و معنی گسترده تری از سایر ادیان دارد. این واژه در گاهنامه و گاتهای زرتشت به کار رفته و اثری کهنسال تر از آن در دست نیست. و در اوستا به صورت "د. ا. ن." آمده است و به دو معناست

یکی به معنای قانون و راه (شریعت) دیگری به مفهوم حس روحانی که نیک را از بد تشخیص دهد که ما امروز وجدان می گوئیم. در فرهنگ ایرانی واژه دین گذشته از معنا و مفهوم کلی از دو چیز درست شده است: یکی ریشه واژه "دی" مانند دیدن، بینش و بصیرت در دید است که مفهوم تمیز و تشخیص نیک از بد را می رساند. معنی دوم واژه "دین" که از ریشه "دا" آمده است، واژه داد در آن نهفته است. به احتمال قوی واژه "ادات" عبری از همین واژه داد فارسی است. در شاهنامه فردوسی لقب هوشنگ پیشداد است، به معنی نخستین قانونگذار. سرچشمه دین را جامع شناسان، روان شناسان و مورخان اروپایی "ترس" دانسته اند. دکانداران دین از آن یک پاسبان نامرئی ایجاد کرده اند تا بتوانند مردم را تحریک کنند. لذا استدلال در مقابل سودجویان و دکانداران دین هرگز کارساز نیست

عصای موسی، شق القمر، آتش نمرود، زنده ساختن مرده، بهشت، جهنم برای افراد ساده دل و ترس آنها از جهنم ساخته و پرداخته اینان است که چه خوب و بدون استثنا تمام اندیشمندان، علما، عرفا، شعرا، ما دانسته بدانها تاخته اند

نیچه از قول شیخ محمود شبستری که گفته بود: مسلمان گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است. او میگوید اگر بت شکنی، بایستی اندیشه بت پرستی را از سر بیرون کنی. ولی در جای دیگر زرتشت را تا مقام الوهیت بالا میبرد

حافظ میگوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

رانکه شرق شناس آلمانی در اواخر قرن هفدهم می گوید یونانیها دو قرن تا قرن پنجم پیش از میلاد فاقد فنون پزشکی و فلسفی بودند. لیکن در این قرن، یعنی دویست سال بعدش توسعه و پیشرفت نمودند که هیپوکرات (بقراط) را به وجود آورد. او این دگرگونی را در نتیجه اختلاط با ایران و استفاده از منابع علمی مشرق زمین میداند. او میگوید دور از منطوق نخواهد بود اگر بگوئیم که ایرانیان مبانی طب را که در دنیا بنام طب یونانی معروف است به یونانیهای چند خدایی POLYTHEIST آموخته اند

ابن نیچه میگوید: ضمناً چنین ادعایی که فلسفه به خودی خود فقط از یونان سر در آورده است ابلهانه است ال پی ساتن. خلدون اندیشمند و جامعه شناس تونسلی میگوید: اسلام بدون فرهنگ ایرانی یعنی هیچ و پوچ مورخ معاصر انگلیسی می گوید: در نهاد فرهنگ ایرانی نیرویی نهفته که هستی فاتحین را می بلعد. از اظهار نظر اندیشمندان بیشماری، منجمه کتاب خاطرات ناپلئون بناپارت در سنت هلن در رابطه با تاثیرات فرهنگ ایرانی در یونان صرف نظر مینماییم

در خاتمه اجازه می خواهم که از نظریه پردازان عصر فروغ در اروپا فاصله گرفته و فقط به نظریه اسوالد اسپنگلر 1880-1936 در مقابل روسو بسیار کوتاه و فشرده چند جمله ای را بیاورم، زیرا امروز ما هم می خواهم نسبت به آینده ایران از روی خردگرایی بررسی نماییم

او برابری انسانها را امری غیرطبیعی در مقابل استعدادها میدانند. او اصطلاح عامیانه برابری را زائیده روش عقل برای فریب مردم و سست کردن بنیاد جامعه به صورت یک حربه ویرانگر می‌نگرد. او می‌گوید: اینها اندیشه و فکر دهقانی را که در ضمن قرون تکوین یافته، فراموش میکنند. به آداب و رسوم جا افتاده که لازمه هر ملت اصیل است و به احترام و اطاعت از اعتبارات و سنن و تمدنی که اقتدار و قدرت دولت نیز جز لایتنجی آنست، به دیده حقارت و پستی می‌نگرند. این نظریه پردازان کمیت را به جای کیفیت که عقل به حقیقت آن نمی‌رسد، می‌گذارند. عقل فقط کمیت را درمییابد و حس و ادراک تجربی و کیفیت را. ناسیونالیسم امروزی ملت را برمی‌دارد، بجای آن توده می‌گذارد و این امری است انقلابی و نتیجه شهرنشینی. اسپنگلر انقلاب را نتیجه افکار ویرانگر و جنبش بی آرمان توده شهرنشین میدانند که هیچگونه اصالتی ندارد. " از کتاب سالهای تصمیم

آقایان پروفیسور هرتزفلد، سرآرتوگیت، گیلمن، هنینگ ... معتقدند که تاریخچه ادیان، فرهنگ، هنر و تمدن و استعداد حداقل از پنج هزار سال قبل از میلاد برای اولین بار از فلات ایران در جهان برخاسته است. از آمیزش این نظریه پردازان و قانون اساسی کرس و از کتاب سالهای تصمیم از اسپنگلر از دید دموکراسی اجتماعی و روانشناسی دموکراسی میتوان بطور خلاصه چنین برداشت نمود. برابری، مساوات، دموکراسی، مردم سالاری، بخصوص از دین سو^۲ استفاده های بیشمار شده و میشود. نمونه های این اصطلاحات تنها ابزار فریب و دیرنگری و وسیله ای برای بالا آمدن افراد ناشایست و شکست های ارزشهای انسانی بوده است. درنگ کردن و فرو رفتن در یک نظریه فلسفی خاص، پژوهنده و یا نو پژوهشگر را تنگ چشم و کوتاه نظر بار می‌آورد و فراخ نگری را از او می‌گیرد. اما با ژرف نگریها هر پژوهنده در می‌یابد و ملتها آنهایی هستند که اشخاص با استعداد، دورنگر و آرمان خواه آن جامعه که خوشبخت ترین جامعه ها دولت را تشکیل می‌دهند. در جامعه های سودجو و افسون طلب بدون شایستگی و استعداد قدرت فردی بنیاد گرفته و با احداث رعب و وحشت، خیانت و تکیه بر بیگانه برای حکومت رواج می‌گیرد. بناچار افراد اصیل و ریشه دار و با استعداد از میدان بیرون میروند، فرومایگان و چاپلوسان و بطور کلی کسانی که از هنر سیاست و فرمانروایی بی بهره اند از راه عوام فریبی، جنایت و خیانت بر کار سوار میشوند. در نتیجه جامعه از نظر حکومت، ملیت، هم از نظر فرهنگ و تمدن به پستی می‌گراید. لذا در توضیح اصطلاحات فوق از دیدگاههای متفاوت به پژوهشگر بینش و نیروی داوری میدهد. مهم نیست که ما کدام نظریه را بپذیریم، مهم آنست که جامعه خصوصاً نسل جوان ژرف نگر و بینش ور بار آید

هوشنگ مهینی